

چهارشنبه ۱۴۰۰/۳/۱۹

جلسه ۶۹۹

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجّة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة و فی کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضک طوعا وتمتّعه فیها طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقى الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منی وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

کلام در مجمل و مبين است. مرحوم آخوند می فرماید: مراد از مبين - در مواردی که اطلاق می شود - کلامی است که له ظاهر و یکون بحسب متفاهم العرف قالباً لخصوص معنی. مبين یعنی آنی که ظهور دارد و قالب برای یک معنای مخصوصی است. مجمل آنی هست که ظهور ندارد و یک معنای مخصوصی از آن به ذهن سبقت و تبادر نمی کند.

چند مطلب این جا مرحوم آخوند فرموده که مرحوم حاج شیخ و مرحوم آقای قوچانی و مرحوم آقای ایروانی به آنها اشکال کرده اند.

یک مطلب این است که آخوند ره می فرماید: «مجمل آنی هست که ظهور ندارد اما اگر یک جایی، یک لفظی ظهور داشت ولی به قرینه خارجیه فهمیدیم که مراد جدی متکلم این ظهور نیست، خب می فرماید که این مجمل نیست زیرا مجمل آن چیزی هست که ظهور ندارد غایه الامر مراد جدی مشخص نیست کما اینکه می فرماید: مبین آن چیزی هست که ظهور دارد ولو به قرینه خارجیه ما بفهمیم که مراد جدی متکلم این ظهور نیست. این مبین است و مجمل نیست. اگر شارع بفرماید (رأیت عیناً) و ما از قرائن خارجیه فهمیدیم که مقصود از عین، جاسوس است، این عین مجمل است ولو اینکه از قرینه خارجیه مراد را بفهمیم کما اینکه آن مبین است ولو اینکه از قرائن خارجیه بفهمیم که ظهور مراد نیست مثل اینکه فرموده (اکرم العلماء) و بعد فرموده (لا تکریم زیداً) و زید مردد بین زید بن بکر و زید بن عمرو است. خب وقتی مردد بین زید بن بکر و زید بن عمرو است، اینجا با این قرینه فهمیدیم که عموم اکرم العلماء مراد نیست اما اینجا در واقع مجمل نمی شود و مبین است.» به این مطلب بعضی اشکال کرده اند که اجمال دو نوع است. یک اجمال ذاتی و یک اجمال عرضی. آن جایی که از قرینه خارجیه مراد جدی متکلم معلوم نیست نیز مجمل است.

مطلب دیگری که در مقام است این می باشد که آیا مجمل و مبین امر اضافی است یا امر اضافی نیست؟ آخوند می فرماید که مجمل و مبین امر اضافی است، ممکن است یک کلامی نسبت به یک نفر مجمل و نسبت به یک نفر مبین باشد مثل آن کسی که عارف به لغت نیست، برای یک فارس زبان کلام فرنگی یا عربی مجمل است ولی برای یک کسی که عرب هست این کلام مبین است، یا امکان دارد یک کلامی در نزد یک نفر مجمل باشد و بگوید معنی آن این است و امکان دارد در نزد فرد دیگری مبین باشد چرا که می گوید مثلاً این، قرینه نیست. این مطالبی هست که در مقام گفته شده است.

بعد یک مثال هایی بیان نموده مثل « وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا » اینجا مجمل است زیرا معلوم نیست ید باید از کجا قطع شود، یا «حرمت علیکم امتهاتکم» و یا «لا صلاة الا بطهور» اینها مجمل هستند زیرا معلوم نیست که مثلا «لا صلاة» یعنی باطل است، کامل نیست، ثواب ندارد و... بعد می فرماید: اثبات اجمال یا بیان به برهان نیست تا بتوان برایش استدلال کرد بلکه خود او باید با مراجعه به وجدان بفهمد و به برهان نمی شود برای او اثبات اجمال نمود یا اثبات تبیین نمود.

خب بحث از این حرف ها اصلا بی فایده است زیرا کلمه مجمل و مبین در روایات ما وارد نشده تا شما بگویید که باید معنی این کلمه مشخص شد، تا بعد بحث کنیم که آیا به آن جایی که کلام ظهور دارد ولی از قرینه خارجیه می فهمیم که مجمل است، مجمل می گویند یا مجمل نمی گویند، یا مثلا آیا این مجمل و مبین امر اضافی است کما اینکه آخوند ره فرموده یا اینکه امر اضافی نیست کما اینکه به آخوند ره اشکال کرده اند که جناب آخوند ره مجمل و مبین امر واقعی است زیرا مجمل یعنی آن چه ظهور ندارد و مبین یعنی آن چه ظهور دارد، بله فهم من در واقع قرینه می شود برای اثبات واقع، حجت می شود بر واقع، نه اینکه ظهور آن چیزی هست که من بفهمم، کما اینکه به آخوند ره اشکال کرده اند که این چه حرفی هست که شما می گویند که کسی که عرب زبان است یا فرنگی هست کلام فارسی برایش مجمل است! این که مجمل نمی شود زیرا مجمل یعنی در نزد اهل آن لسان مجمل است؛ یا بعضی به آخوند ره اشکال کرده اند که ما دو نوع مجمل داریم، یک اجمال ذاتی مثل الفاظ مشترک و یک مجمل داریم که مثلا یک قرینه ای برایش قائم شده و یک کسی می گوید که قرینه هست و یک کسی می گوید که قرینه نیست. من خیال می کنیم که این ها یک بحث هایی هست که لا طائل تحته و خیلی مهم نیست تا انسان بخواهد پیگری نماید. لا يقال: کلمه مجمل در شریعت دارای اثر است لذا باید ما این را بفهمیم زیرا در قرآن کریم می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ» به متشابهات اخذ می کنند. خب باید ببینیم متشابه چیست؟ لانا نقول: اینجا مقصود از متشابه یعنی آن چیزی که

مراد جدیش معلوم نیست و مردد است و مقصود واضح نیست حال به این، کلمه مجمل بگویند یا مجمل نگویند، این ربطی ندارد، یا کلمه متشابه بگویند یا کلمه متشابه نگویند لذا این در واقع قرینه هست که مراد مشخص است و این یک امر عقلی است چرا که نمی شود به کلامی که مقصودش معلوم نیست اخذ کرد ولو بگوییم که این کلام مبین است زیرا ظهورش مشخص است یا بگوییم که این کلام مجمل است. اینها مهم نیست زیرا در سیره عقلاء بلکه به حکم عقل نمی تواند به آن جاهایی که مقصود متکلم معلوم نیست اخذ نمود و تبعیت کرد و احتجاج نمود. عرض کردیم اینها خیلی مهم نیست.

بحثی که در ما نحن فیه مهم می باشد این است که آیا در مجمل و مبین یک راهی داریم که به وسیله مبین از مجمل رفع اجمال و ابهام کنیم یا راهی نداریم؟ اینجا آقای صدر یک کلامی دارد و مهم است که بررسی شود. ایشان می فرماید: یک مجمل بالذات داریم و یک مجمل بالعرض. مجمل بالذات خود دارای دو قسم است: ۱- در قبال آن، دلیل مبین بالذات هست ۲- در قبال آن دلیل مبین بالذات نیست و هر دو دلیل مجمل هستند. قسم اول باز دو صورت دارد الف: مجمل است به خاطر اینکه مفاد آن جامع بین امرین است و هیچ خصوصیتی را نمی گوید، و الدلیل المبین يتعرض للخصوصية مثل اینکه یک دلیلی می گوید: «صلات لیل مطلوب است» و یک دلیلی می گوید: «صلات لیل مستحب است یا واجب است» اینجا دیگر اجمال نیست زیرا مدلول دلیل اول، جامع است و مدلول دیگری، خصوصیت است و از ضم جامع به خصوصیت، خصوصیت متعین می شود لذا مثلا می فهمیم که این مستحب است. ب: هر کدام از این مفاد مجمل، یکی از دو خصوصیت را می فهماند و مردد است و دلیل دیگر یک خصوصیت معین را می فهماند مثلا اگر یک خطابی داشته باشیم که الکر ستمائة رطل (کر ششصد رطل است) و یک دلیل داریم که می فرماید: الکر ألف و مائتا رطل عراقی (کر هزار دویست رطل عراقی است). خب اینجا نمی شود گفت که آن خطاب ششصد رطل، جامع است چرا که جامع، رطل نیست، رطل یا رطل مکی است یا رطل عراقی. کر یا ششصد رطل مکی است یا هزار دویست رطل عراقی

است. آیا می شود اینجا از ششصد رطل به وسیله خطابی که می فرماید: «هزار دویست رطل عراقی» رفع اجمال کرد و گفت که مقصود از ششصد رطل، رطل مکی است چرا که هر رطل عراقی دو برابر رطل مکی است؟ می شود رفع اجمال کرد یا نمی شود رفع اجمال کرد؟

قسم دوم جایی بود که در واقع هیچ کدام از دلیل ها متعرض خصوصیت نیست. قسم اول این بود که یکی مبین بالذات است و یکی مجمل است و قسم دوم این است که هر دو مجمل هستند مثل اینکه یک دلیل می گوید: «کر ششصد رطل است» و یک دلیل می گوید: «کر هزار دویست رطل است». آیا اینجا می توان گفت که به قرینه آن رطل، (ششصد و هزار دویست) بگوییم که مقصود از ششصد یعنی ششصد رطل مکی و مقصود از هزار دویست رطل یعنی هزار دویست رطل عراقی تا رفع اجمال شود؟ این بحث، بحث مهمی است و اثر عملی دارد.

ما عرض می کنیم که آقای صدر این قسم و نوع اول که مثلاً فرموده «صلاة اللیل مطلوبه» و دلیل دیگر فرموده «صلاة اللیل مستحبه» چنانچه از «صلاة اللیل مطلوبه» رفع اجمال نشود آیا به «صلاة اللیل مستحبه» اخذ نمی کنید؟ شما که می فرمایید: «اجمال دلیل به دیگری سرایت نمی کند.» در بحث عام و خاص گذشت که اجمال دلیل به دیگری سرایت نمی کند. اصلاً فرض کنیم که این مستحبه رفع اجمال نکرد و قرینه نشد، خب چه اثری دارد؟! مرجع می نویسد که نماز شب مستحب است زیرا آن دلیلی که می فرماید «مطلوب است» مجمل است اما آن، ظهور است، ظهور که با مجمل نمی جنگد و اجمال نیز که سرایت نمی کند. شما که در بحث عام و خاص این را قبول نکردید بنابر این بر روی مسلک آقای صدر به عقل قاصر فاتر ما این تکه ی بحث بی فایده است.

ممکن است کسی بگوید: شما که قائل هستید که اجمال خاص به عام سرایت می کند و عام نیز مجمل می شود، در اینجا آیا اثر عملی دارد یا اثر عملی ندارد؟ اگر یک خطابی بفرماید: «صلاة اللیل مطلوب» و یک خطاب دیگر بفرماید «صلاة اللیل مستحبه» آیا این، اثر عملی دارد یا اثر عملی ندارد؟ و آیا این مبین مجمل می شود و تعارض می کنند یا تعارض نمی کند؟ خب در سیره

عقلاء اگر یک جایی آمد و گفت «فردا ساعت چهار بعد از ظهر بیا» و بار دیگر گفت «فردا یک ساعتی بیا»، خب آیا ساعت چهار بعد از ظهر نباید برید؟ یا اگر ساعت چهار بعد از ظهر باید برید دیگر آن دلیلی که می گوید «یک ساعتی بیا» مجمل نیست و به وسیله این دلیل از اجمال آن رفع ید می کنیم یا چنین چیزی نیست؟ اینجا لا یبعد که بگوییم: در سیره عقلاء هیچ وقت از دلیل مبین به خاطر اجمال دیگری رفع نمی کند حال چه بگوییم که آن دلیل مجمل به قرینه این دلیل، مبین می شود یا به قرینه این دلیل، مبین نمی شود. جناب آقای صدر این بحث چه اثر عملی دارد؟ یا نسبت به آن خطابی که می فرماید: «کر هزار و دویست رطل عراقی است» و خطاب دیگر می فرماید: «ششصد رطل است» خب عبد می گوید: خود شما فرمودید که هزار و دویست رطل عراقی. خب آن خطاب که می فرماید: «ششصد رطل است» چه اثری دارد تا ما بحث کنیم که رفع اجمال می شود یا رفع اجمال نمی شود. علاوه بر اینکه چون اثر عملی ندارد اصلا در سیره عقلاء محرز نیست تا اینکه ببینیم آن دلیلی که می فرماید «ششصد رطل است» به چه معناست و آیا مقصود رطل مکی است. نه ممکن است مقصود از آن، رطل عراقی باشد ولی آن مضر به این نیست. در سیره عقلاء این محرز است. پس در اینجا نیز اثر عملی پیدا نمی شود و این بحث هم لغو است و این اصلا برای اصولی مهم نیست.

فقط آنی که اثر عملی دارد و برای اصولی مهم است این می باشد که یک دلیلی می فرماید: «کر هزار و دویست رطل است» و یک دلیل دیگر می فرماید «کر ششصد رطل است»، هر دو مجمل هستند و خصوصیتی را بیان نمی کنند، آیا این جا می توان گفت که به قرینه ی (صدا قطع شد) از اجمال دیگری رفع ید شود. آیا می شود گفت که آن دلیلی که می فرماید: «ششصد رطل» یعنی ششصد رطل مکی، و آن دلیلی که می گوید: «هزار و دویست رطل» یعنی هزار دویست رطل عراقی، یا نه و این را ما نمی توانیم بگوییم. در ما نحن فیه ایشان می فرماید: تارة اصالة الجد در هر دو یقینی است یعنی می دانیم که تقیة یا برای هزل یا چیز دیگر گفته نشده است. خب اگر اصالة الجد بخواهد در هر دو یقینی باشد اینجا قطعاً باید مراد از آن هزار و دویست رطل، رطل عراقی

باشد و مراد از آن ششصد رطل، رطل مکی باشد زیرا اگر غیر این باشد یکی از اینها به خاطر بیان حکم واقعی نیست و اصالة الجهة در آن جاری نمی شود در حالی که فرض این است که یقیناً هر دو برای بیان حکم واقعی است.

خب این کلام ایشان یک اشکالی دارد. آن اشکال این می باشد که نه، ممکن است رطل عراقی باشد و اصالة الجهة در هر دو تمام باشد زیرا امکان دارد مقصود از رطل در یکی، نیم رطل باشد یعنی ششصد رطل عراقی یا هزار و دویست نیم رطل عراقی. خب ممکن است این طور باشد. لازمه عقلی اصالة الجهة فقط این نیست که آن مکی باشد و این عراقی، نه بلکه با این بیانی که عرض کردیم امکان دارد هر دو مکی باشند یا هر دو عراقی باشند لذا این حرف ایشان نا تمام است.

صورت دوم این است که اصالة الجهة یقینی نیست و به اصل عقلائی ثابت شده است یعنی اصل این می باشد که در مقام بیان حکم واقعی است و تقیةً نفرموده. اینجا آیا رفع ابهام می کنیم یا رفع ابهام نمی کنیم. ایشان دو بیان برای رفع ابهام ذکر کرده است. تامل بفرماید. ان شاء الله تا دقایقی دیگر این بحث مجمل و مبین را تمام می کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين لعنة الله علی اعدائهم اجمعين